

صراط مستقیم

سخنرانی آیت الله حاج حسن فقیه امامی(ره)

بسم الله الرحمن الرحیم

صراط مستقیم

نویسنده:

حسن فقیه امامی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

صراط مستقیم

مشخصات کتاب

سرشناسه : فقیه امامی ، حسن

عنوان و نام پدیدآور : صراط مستقیم : متن سخنرانی حضرت آیت الله حاج سیدحسن فقیه امامی در تاریخ چهارشنبه ۲۲/۵/۷۶ و چهارشنبه ۲۹/۵/۷۶.

مشخصات نشر : [بی جا: بی نا] ،۱۳۷۶؟.

مشخصات ظاهری : ۴۴ص.

یادداشت : عنوان از روی جلد.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : فقیه امامی ، حسن -- وعظ.

موضوع : اسلام -- مقاله ها و خطابه ها.

موضوع : عقل (اصول فقه) -- مقاله ها و خطابه ها.

موضوع : عقل (اسلام) -- مقاله ها و خطابه ها.

رده بندی کنگره : BP۱۰/۵ /ف ۷ص ۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۲۳

متن سخنرانی ۱

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

اعوذ باللَّه من الشیطان الرجیم

اللهم کن لولیک الحجه بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعه

و فی کل ساعه ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا

و تمتعه طویلا.

بار الها در این هنگام و برای همیشه ولیّ امرت امام زمان حجه بن الحسن را که درودهایت بر او و پدرانش باد سرپرست و نگهدار و رهبر و یاور و رهنما و نگهبان باش، تا گیتی را به فرمان او آوری و تا دیر زمان بهره مندش گردانی.

و لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم، حسبنا اللّه و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر. رب اشرح لی صدری و یسّر لی امری و احلل عقده من لسانی، یفقهوا قولی. و الصلوه و السلام علی اشرف السفراء المقربین، حبیب اله العالمین و شفیع المذنبین ابی القاسم محمد، صلی اللّه علیه و آله و سلم، و اللعن الدائم علی اعدائهم و مخالفیهم و معاندیهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین.

هدیه به محضر مبارک بقیه اللّه الاعظم

امام منتظر حجه ابن الحسن المهدی، صلوات بفرستید.

خطرناکترین مبارزه هائی که با مـذهب شده است و می شود، مبارزاتیست که با مذهب شده است به اسم مذهب. همانطوریکه اسـمش را خود آنها هم گذاشته اند مذهب علیه مذهب، یعنی اگر بخواهند با مذهب مبارزه کنند، چون مذهب در اعماق جان مردم ریشـه دارد و در فطرت مردم است، مبـارزه بـا فطرت مـوفقیّت در آن نیست، ولی اگر مـوقعی که می خواهنـد بـا مـذهب مبارزه کنند، رنگ مذهبی به افکار و عقائدشان بدهند، زودتر موفق می شوند.

و گروهی که به جنگ مذهب آمده اند به اسم مذهب، در درجه اوّل صوفیّه بودند و هسـتند، که اینها چهره هایشان چهره های مذهبیست، و با ذکر خدا و به اسم عرفان (که عرفان یعنی شناخت خدا) با ریشه و اساس مذاهب، مبارزه کردند.

البته گاهی با تصوّب مبارزه شده، و اینها پشت پرده رفته اند، ولی استعمارگران زمینه ها را برایشان مساعد کرده اند و می کنند و اینهـا به تلاـش می افتنـد و همـان أفکـار صوفیانه را زنـده می کننـد، امّا تقویت اسـتعمار هم از تصوّف به خاطر این است که اسـتعمار خواهان رشه کن کردن مـذهب است و بهترین راه برای ریشه کن کردن این است که از راه مـذهب بجنگند و مبارزه کننـد. مطالبی بوده است در گذشـته، در قرنهای قبل، آن مسائل با یک مقدار اضافاتی باز دو مرتبه تجدید شده است، از شـرق به غرب رفته است و اسمش را عوض کرده و دو مرتبه به شرق مراجعت کرده است.

اکنون توضـیح می دهم توجّه کنید! البته این معنی را می دانید گروهی در هر رشته ای از علوم که وارد بحث می شوند معمولا اختلاف در آنها ایجاد می شود،

اختلاف نظرّیه پیدا می کنند، مثلا در کتب ادبیّات، نحویّین دو دسته می شوند یک عّده کوفی و یک عّده بصری، خوب طبیعی است اختلاف نظر پیدا می شود، یا در ریشه های مذهبی یک عّده شیعه می شوند و یک عّده سنّی، متکلمین نیز دو دسته می شوند، بعضی از آنها می شوند أشاعره و بعضی دیگر معتزله.

باز فقهاء هم دو دسته می شوند، یک عّده می شودند أخباری و یک عّده می شوند أصولی و اصولیها دو فرقه می شوند، یک عّده از آنها مصوّبه اند و یک عّده دیگر مخطّئه. فلاسفه نیز دو دسته می شوند، یک عّده مشّائی هستند و یک عّده دیگر اشراقی.

معمولا در تمام رشته ها این اختلاف هست، که فلسفه هم از این اختلافات مبّرا نیست یک عّده تابع دلائل عقلی هستند که از اینها تعبیر می کنند به فلاسفه مشّاء. و یک عّده می گویند باید از طریق الهامات غیبی ما راه را پیدا بکنیم، و اینها را می گویند اشراقیّین.

و اهل تصوّف هم می گویند ما أدلّه را قبول نداریم و حاکمیّت عقل را منکرند که مولوی از آن افرادی است که تابع این مکتب است.

برای اینکه این مطلب هم کاملاً روشن بشود، به یک مورد اشاره می کنم. او در تمثیل ید طولانی دارد، مثال می زند، می گوید: مثل رومیها و چینی ها، که اینها در نقاشی با هم مسابقه گذاشتند، چینیها در نقاشی ید طولانی داشتند و مسلّط بودند ولی رومیها آن تسلّط را نداشتند، قرار مسابقه گذاشتند و سالنی را انتخاب کردند، نصف این سالن را در اختیار رومیها گذاشتند و نصف دیگرش را در اختیار چینیها و دیواری بین آنها قرار دادند، تا بعد دیوار را از وسط سالن بردارند و نقاشیها را

با هم مقایسه کنند، ببینند کدام بهتر نقاشی کرده اند، نه رومیها می دانستند چینیها چه می کنند و نه چینیها می دانستند رومیها چه می کنند، و شروع کردند هر کدام مشغول کار شدند، چینیها زحمت فراوان کشیدند و هرچه قدرت داشتند برای یک نقاشی بسیار سطح بالا صرف کردند و رومیها هم این طرف مشغول بودند امّا نقاشی نمی کردند و داشتند در و دیوار سالنی که در اختیارشان بود را آئینه کاری می کردند. بعد که دیوار را برداشتند تمام نقش و نگارهایی که چینیها بر روی دیوار نقاشی کرده بودند در این آئینه ها منعکس شد بدون این که رومیها زحما نقاشی به خود بدهند. و مولوی می گوید، انسان باید قلبش را مثل آئینه صاف کند تا انوار الهی در آن درخشش پیدا کند، اینها تابع این مسلک هستند.

خوب توجه کنید، مسأله حساس است! فلاسفه که پیرو عقل بوده و برای عقل حاکمیّت قائل بودند، گفتند: ممکن است عقل اشتباه بکند، انسان جایز الخطاست، ما از کجا بفهمیم که این حکم عقلی صحیح است یا باطل؟ میزان می خواهد.

خلاصه با قدرت فکری ارسطو آمدند علم منطق را (که اسمش را می گذارند میزان) تدوین کردند و می گفتند اگر کسی علم منطق را رعایت کند دیگر خطا در استدلالهایش پیدا نمی شوند.

حاجی سبزواری می فرماید:

قانون آلی یقی رعایته

عن خطأ الفکر و هذا غایته

تا آن جا که می فرماید:

ألّفه الحکیم رسطالیس

میراث ذی القرنین القدیس

و الملهم المبتدع القدیم

حقّ علیم منّه عظیم

او می گوید: ارسطو آمد و منطق را درست کرد، بنام علم میزان، که حق و باطل أفکار را با منطق بسنجد، کدام حق است و کدام باطل.

خوب!اینها راهشان را رفتند، نوبت رسید به آقایان اهل اشراق، گفتند:

ما تـابع الهامات قلبی هستیم، هرچه به قلبمان القاء شـد، همان حق است آنوقت سؤال پیش آمـد که به قلب من چیزی القاء می شود، به قلب شـما خلافش القـاء می شود، ممکن است به تعـداد نفرات مختلف، القـاءات مختلف باشـد و ده رقم القـاء بشود، کـدامشان حق است؟ اینها بایـد یکی از سه جواب را بدهند، یا بگویند تمام آنچه که به قلب القاء می شود باطل است، که اگر این را بگویند باید سـفره مکتبشان را برچینند و دیگر نمی توانند أدّعا کنند که ما تابع القاءات قلبی هستیم، چون همه اش باطل است، یا باید بگویند بعضی از آن درست است و بعضی از آن باطل.

اگر بخواهند بگویند بعضـی درست است و بعضـی باطل، می گوییم: خوب میزانش چیست؟ اینها فکر نکردند که میزان حق و باطل آن چیست! آنها مثل فلاسـفه، نیامدنـد و یک علمی را ابداع کنند که بتوانند بین القاءات حق و باطل را تشـخیص بدهند، لذا یک راه دیگر برای آنها ماند و آن راه این بود که بگویند هرچه به قلب هرکس خطور کرد حق است.

آن که به قلبش خطور کرده خـدا بپرسـتد حق است، و آن که به قلبش خطور کرده مسـیحی باشد حق است، و آن که به قلبش خطور کرده یهودی باشد حق است، و آن که به قلبش خطور کرده بت بپرسـتد حق است، آن که به قلبش خطور کرده گوساله بپرسد حق است.

آن که بودائیست، حق است آن که گبر است، او حق است. یعنی هر که هر عقیـده و هر فکری به قلبش القاء شد، این می شود حق.

آنوقت در اینجا چند اسم می شود برایش گذاشت: یکی «کثرت گرائی»

در مقابل «بنیادگرائی»، بنیاد گرائی می گوید: یک راه حق است و یقیه اش باطل است، ولی کثرت گرائی می گوید: همه اش حق است. می خواهی سن ی باش، می خواهی شیعه باش. می خواهی زیدی باش، می خواهی اسماعیلی. می خواهی حنفی باش، می خواهی مالکی یا حنبلی هر راهی که دلت می خواهد برو!

اسم دیگری که دارد، باید بگوئیم: «تساهل دینی»، یعنی بی قیدی، هرچه شد، شد، مقیّد به مسلک و مذهب خاصی نیست، این اسمش تساهل دینی است.

اسم دیگر آن، «همه دینی» است، آنها اوّل معتقد به همه خدائی هستند بعد هم معتقد می شوند به همه دینی.

هر چیز را می گویند خداست، و هر دینی را هم می گویند بر حق است. حدّ و مرز ندارد، که در نتیجه یعنی هیچ! همه یعنی هیچکدام! کما اینکه، ابن عربی و همه پیروانش در حرفهایشان می گویند: هیچ!!

خیلی جالب است. اینها مسائل مهمّی است. اکنون من عین عبارات ابن عربی را برایتان می خوانم، توجّه کنید، ببینید بالاخره همه دینی و کثرت گرائی منتهی می شود به هیچ دینی و بی دینی .

ابن عربی اشعاری دارد، می گوید:

لقد کنت قبل الیوم أنکرت صاحبی

اذا لم یکن الی دینه دان

جلوترها کسانی که همنشین من بودند، اگر دین دیگری داشتند، من انکار می کردم، مثلا من شیعه بودم او سنّی بود، من او را رد می کردم.

و أصبح قلبی قابلا کلّ صوره

فمر عی لغزلان و دیراً لرهبان

او می گوید: امروز دیگر عقیده ام عوض شده، هر صورتی که به قلب من القاء بشود، می پذیرم و قلب من، هم یک بیشه ایست که آهوها در آن زندگی می کنند، و هم یک دیری است که مسیحی در آن عبادت می کنند.

و معبد أوثان و کعبه طائف

و أالواح توراه و مصحف قرآن

می گوید الان قلب من

معبد بتهاست، یعنی دل من، هم بتکده است و هم کعبه برای کسانی که طواف می کنند، سینه من، هم صفحاتیست از تورات و هم اوراقیست از قرآن، همه چیز یکیست، فرقی نمی کند.

دین بدین الحب کیف توجّهت

رکائبه فالحبّ دینی و ایمانی

تنها چیزی که برای من مطرح است، عشق و محبّت است اینها بقیّه اش حرف است، خدا و بت و کعبه و بتخانه و قرآن و تورات و انجیل و ... اینها مطرح نیست. این نظر یک شخصیّت بزرگ عرفانی که صیت و شهرتش جهان گیر است.

عبارت دیگری از ابن عربی نقل می کنند که عبارتی عجیب است.

می گوید: «من أراد العثور علی هذه الحکمه الالیاسیّه» هر کسی که مایل است آگاهی بر حکمت الیاسی پیدا بکند، «فلینزل من حکم علقه الی شهوته» می باید حکم عقل را بگذارد کنار، بیاید به طرف دل، خواهش عقل چیست؟ یعنی هرچه دلت می خواهد، «لیکون حیوانا مطلقا» تا بشوی یک حیوان یک دست، «یکشف ما تکشفه کلّ دابّه» هرچه را هر جنبده ای دریافت کرد تو هم دریافت می کنی، عقل را کنار بگذار.

اینها آمدند به جنگ عقل، اوّل عقل را محکم کوبیدند که کسی یک وقت با قدرت عقل اینها را محکوم نکند، بعد هم پیروی از کثرت دینی را دنبال کردند.

و امّا چند نکته است که اینها در مبارزه با عقل دارند.

مولوی عقل را بی اعتبار کرده است، می گوید:

پای استدلالیان چوبین بود

پای چوبین، سخت بی تمکین بود

یعنی اینها که استدلال عقلی می کنند، مثل آدمهایی هستند که پایشان پای چوبی است، پای اصلی نیست. پای چوبی هم که اعتبار ندارد، پی دلائل عقلی هم اعتبار ندارد. و جالب اینست خود جناب مولوی در همین

شعر یک استدلال عقلی کرده است. اصلا خود این شعر یک استدلال منطقیست، می گوید: پای استدلالیان چوبین بود (صغری)، پای چوبین سخت بی تمکین بود (کبری) پس پای استدلالیان بی تمکین بود (نتیجه).

بنده خدا، شما که با عقل مبارزه می کنی خودت صغری و کبری می چینی و شکل اوّل تشکیل می دهی و استدلال می کنی، پس این شعر هم بقول خودت بی اعتبار است.

از آن طرف توهین می کند به مقام عقل، می گوید:

هم مزاج خر شدست این عقل پست

فکرش این که، چون علف آرد بدست

عقل را تشبیه می کند به خر، و آن هم می گوید عقل پست، و آن هم می گوید عقلی که همیشه به فکر علف است. حال این کدام عقلی است که به فکر علف است، محلّ بحث است، که اصلا روی چه جسابی این مطلب گفته شده است. سعدی می گوید:

ز آنگه که عشق دست تطاول دراز کرد

معلوم شد که عقل ندارد کفایتی

می گوید اصلا عقل کفایتی ندارد. سنائی می گوید:

چند از عقل تزّهات انگیز

چند از این طبع و چرخ رنگ آمیز

که عقل را می گوید منشأ تزّهات و حرفهای بیهوده است.

شاه نعمت اللّه ولّی می گوید:

عاشق شو و عقل را رها کن

کز عقل دنی، وفا نیابی

این تعبیراتیست که آنها دارند. پس عقل را محکوم می کنند، که یک وقت کسی با عقل به جنگ اینها نرود. ما هم حرف می شنویم، الاّ اینکه می خواهیم با اینها مبارزه کنیم و از استدلالهای عقلی هم استفاده نمی کنیم.

امّا ما هم راهمان برای مبارزه با این فرقه ضالّه از یک راه دیگریست که حالا به آن - انشاء اللّه - می رسیم.

آنها می گویند که اصلا مذهب مطرح نیست، ملّای رومی در اشعار می گوید:

از کفر و از اسلام برون، صحراییست

ما

را به میان آن فضا، سودائیست

عارف چو بدان رسی، سر را بنهد

نه کفر نه اسلام، نه آنجا، جائیست

اصولاـ بحث کفر و اسلام در مقام عرفان مطرح نیست. آدم عارف دیگر برایش مطرح نیست که این یهودی است یا مسیحی است یا بت پرست.

خیلی عجیب است!! موقعی که شرح فصوص را می خوانیم، می گوید: اصلاً جناب موسی که اعتراض کرد به برادرش هارون، که چرا گذاشتی اینها گوساله بپرستند، نمی خواست بگوید که گوساله را نمی توانند بپرستند، بلکه می خواست بگوید چرا نگذاشتی اینها گوساله را به عنوان خدا پرستش کنند!! خیلی حرف است، انسان مبهوت می شود از این سبک تفکّری که به اسم دین و به اسم عرفان مطرح می شود. حافظ می گوید:

همه کس طالب یارند، چه هوشیار، چه مست

همه جا خانه عشق است، چه مسجد، چه کنشت

می گوید: ما کاری نداریم اینجا که می رویم مسجد است یا مرکزی است که کفّار در آن عبادت می کنند، یعنی برای ما تفاوت نمی کند.

مسجد و کلیسا فرقی نمی کند. شبستری در شرح گلشن راز می گوید:

چو برخیزد تو را این پرده از پیش

نماند دین و آئین، مذهب و کیش

پرده ها که برداشته شود، کیش و مذهب مطرح نیست.

مسلمان گر بدانستی که بت چیست

بدانستی که دین در بت پرستیست

اگر مسلمانها می دانستند، بت یعنی چه، می فهمیدند که اگر دین می خواهند باید بروند بت پرستی کنند.

منصور حلّاج قبله عارفان (که توقیع از جانب حضرت بقیّه اللّه در مذمّت و لعنش رسیده است) می گوید: اکنون که پنجاه ساله هستم، تا بحال هیچ مذهب نگرفته ام. صریح می گوید پنجاه سال دارم و هنوز هیچ مذهبی را انتخاب نکرده ام. پس همه دینی یعنی هیچ دینی. منتها اوّل همه ادیان را مطرح می کنند، مانند

ابن عربی، بعد هم خبری جائی نیست.

دین کی؟ آئین کی؟ مذهب کجا؟ این حرفها مطرح نیست، همه با هم برادرند و برابرند. و ابن روزبهان (که متأسّفانه اصفهانی و از ناصبی های درجه یک بوده است و مرحوم قاضی نور اللّٰه از او تعبیر می کند به زبّال اصفهانی) در کتابی بنام «عبهر العاشقین» می گوید:

کفر و دین از سرای عشق محجوب است. یعنی وقتی که انسان افتاد در وادی عشق، دیگر کفر و دین برایش مطرح نیست. این تعبیر هم از ایشان است.

البته از زمان ابن عربی و حلّاج، از آن دوران که مکتب تصوّف پا گرفته، این حرفها مطرح بوده است، می باید هم مطرح باشد. عرض کردم، آنهایی که اشراقی مسلکند، آنهایی که نمی توانند بگویند تمام افکاری که به قلب القاء می شود باطل است و نمی توانند بگویند بعضی از آن حق است و بعضی دیگر باطل، چون از آنها سؤال می شود تمایزشان به چیست؟ ناچارند بگویند، به قلب هرکس هرچه القاء می شود، می خواهد بت پرستی باشد، می خواهد اسلام باشد، می خواهد یهودی گری، اینها بر حق است.

این مکتب از شرق آرام آرام به غرب رفت و طرفدارانی پیدا کرد. می دانید، غرب بستر بی دینی است، بستر ضد مذهب است. تخمدان کفر است. آنها خودشان لاابالی گری را دوست دارند، آزادی مطلق را دوست دارند، کشورهای شرقی را هم به آزادی و لاابالی گری دعوت می کنند و بهترین مکتبی که درس لاابالی گری به اینها می دهد، مکتب تصوف است.

تصوف با این توجیهی که من عرض کردم به غرب رفت و طرفدارانی پیدا کرد، و در مکتب تصوف وقتی انسان به کمال رسید، تکلیف هم ساقط است، دیگر هیچ! نه نماز، نه

روزه، نه حجّ، نه زکات، تکلیف به کلّی ساقط می شود. می گوئیم: چرا تکلیف ساقط است؟ می گویند: کسی که دیوانه می شود دیگر تکلیف ندارد.

سؤال: آقایان متصوّفه، شما که می گویید اگر آدمی به مقام بلند و والای عرفانی رسید، دیگر می شود دیوانه و تکلیف ندارد، آیا می شود سر سفره یک دیوانه نشست و اموالش را خورد؟

چطور برای وقتی که می خواهد نماز بخواند، می گویید: دیوانه است تکلیف ندارد، ولی وقتی سفره می اندازد، آن هم سفره های رنگین، می روید سر سفره اش غذایش را می خورید! اینکه دیوانه است. در عبارت کردن خدا، دیوانه است تکلیف ندارد، ولی در مسائل مادّی و شکم پرستی از أعقل عقلاست، می شود رفت و سورش را خورد.

خوب، تکلیف که نیست دین هم که هرچه دلت بخواهد، هر راهی که می خواهی بروی برو، و این را گفتند: «کثرت گرائی تصوف» و گفتند: «پلورالیسم».

یک دانشمند غربی هم پیدا شد و کتابی نوشت به اسم «به سوی یک الهیات چند دینی» و این آدم به اسم پروفسور ریچارد گلینز (رئیس دپارتمان تحقیقات دانشگاه استرلینگ)، بعد از نوشتن این کتاب یک مقاله مفصّل که محصول کتابش بود، نوشت و این مقاله در دنیا پخش شد، آنوقت صوفیهای ایران خودمان و روشنفکر مآبهای غربزده بی دین این را برداشتند و ترجمه کردند. اسمش را چه بگذارند؟ «صراطهای مستقیم».

ما یک راه مستقیم داریم و او می گوید: صراطهای مستقیم، به هر کانالی می خواهی بروی برو، راه مستقیم است، یعنی موضع گیری در مقابل صریح قرآن.

تمام قرآن در سوره حمد خلاصه می شود و سوره حمد قسمت معظمش کفر ستیزی است

«إِيّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيّاكَ نَسْتَعينُ ۵ء اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ ۶ء صِراطَ الَّذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ

عَلَيْهِمْ وَ لاَ الضّالِّينَ ٧ء»

خدا سه صراط را معرفی می کند: اوّل صراط مستقیم، دوّم صراط مغضوب علیهم، سوّم صراط ضالّین. این نماز گذار از خدا می خواهد، خدایا یک راه را به آنها نشان بده که آن صراط الّذین أنعمت علیهم باشد، و آن دو راه دیگر مستقیم نیست، من نمی خواهم. این در متن قرآن است ولی شما می گویی صراطهای مستقیم، این درست موضع گیری در مقابل قرآن است. مغضوب علیهم یهودند، و ضّالین مسیحی گری است. اسلام صراط مستقیم است.

ما می گوئیم فقط اسلام «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ اْلإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ»(١) ، چطور در مقابل صریح قرآن که آن همه کفر ستیزی دارد، آن همه از بتها مذمّت می کند، آن همه بت پرستیها مذمّت می کند، و آنها را تهدید به عذاب الهی می کند، موضع گیری می کنید؟ أصلا فلسفه بعثت أنبیاء مبارزه با صراطهای انحرافی و هدایت کردن مردم به سوی صراط مستقیم است.

با تمام اینها مبارزه کردن! و این حقایق را زیر پا گذاشتن! ای بی انصافها! مقابل قرآن!

قرآن مناظره های ابراهیم با نمرود را نقل می کند، مناظره های حضرت موسی با فرعون را نقل می کند. اگر قرار است تمام صراطهای، صراط مستقیم باشد، ما به ابراهیم اعتراض می کنیم، تو چه کار داشتی با نمرود؟ چرا محاجّه با نمرود کردی؟ به موسی اعتراض می کنیم، می گوئیم چرا با فرعون مبارزه و محاجّه نمودی؟

همانطوری که مولوی به موسی اعتراض می کند، با آن داستان عجیب و غریب:

دید موسی یک شبانی را به راه

کو همی گفت ای خدا و ای اله

که همین را سند کرده اند.

این آقایان از یک طرف می گویند: کسی که در مشرب اشراق وارد شد، و قرار شد پیرو تکثّر

دینی باشـد، قول أحدی برایش حجت نیست همانطوری که در متن مقاله شان نوشـته اند، دو ورق که می زنی، می گوید: قول مثنوی حجّت است. یـک بـام و دو هوا! حواسـتان کجـاست؟ خود شـما می گوییـد قول أحـدی حجّت نیست، فقط اشـراقات و الهمات قلبی. دو صـفحه بعـد چطور قول مثنوی حجّت می شود؟! این «دید موسـی یک شـبانی را به راه» که مولوی نقل کرده، سندش کجاست، مأخذش چیستأ در کدام کتاب آسمانی و در کدام روایت متواتره است، که یک سند محکم برای تکثّر دینی شـده است؟ این معقول است که یـک شـبانی را که دارد بیراه می رود و خـدا را دارای دست و پـا می دانـد، موسـی هـدایتش نکند؟ بگذارد برود و همینطور به راه کجش ادامه بدهد؟ پس فلسفه بعثت أنبیاء چیست؟

این مزخرفات یعنی چه؟!

می گویند ما تکثّر دینی را مطرح می کنیم بخاطر اینکه بین مردم دنیا صـلح و صـفا و یگانگی بشود، عجب! یک تعبیر راجه به عقـل دارد، یـک تعبیر راجع به عشق، می گویـد: عقـل، کثرت انـدیش است، ولی عشق، وحـدت کیش، یعنی آنهـایی که تابع عشق بودند، اختلاف نداشتند؟!

یکی از اختلافات ریشه دار عجیب در ایران خودمان، که هنوز هم سر و صدایش هست دعوای حیدری و نعمتی بود. دو نفر از عرفای بزرگ، شاه حیـدر و شاه نعمت اللّه ولی، بودنـد، یک عـدّه از ایرانیها در مکتب عرفان، تابع شاه حیـدر بودند، یک عدّه تابع شاه نعمت اللّه ولی، شاه عبّاس هم هر وقت می خواست تفریـح کنـد، یک گروه از اینها را می آورد،یک گروه از آنها را، و در قزوین به جنگ هم می انداخت، دعوا می کردند، در سراسر ایران هم مخصوصا در اصفهان این

نزاع بود. نزاع عجیبی بود (حیدری و نعمتی)، حتی علامتهایشان با هم فرق می کرد. اینست عشق وحدت کیش!!

این همه فرقه گرائی که در تصوّف است در کدام مکتب می توانید پیدا کنید؟ قادریّه، ذهبیّه، نعمت اللهی، خاکساریه و ... به تعداد نفوس متصّوفه، فرقه گرائیست. شما که می خواهید وحدت درست کنید پس چرا هر کدامتانیک راهی می روید؟! ای کسانی که تابع عشق وحدت کیشید، و عقل کثرت اندیش را کنار می گذارید و می روید سراغ عشق، آن وقت اینست وحدتتان! اینجور وحدت درست می کنید! و آن هم با استناد به یک حرفهای مزخرف لا یعنی.

می گوید: «اگر قرار باشد که تمام مردم دنیا منحرف باشند به جز شیعه اثنی عشری، پس این اسم الهادی چطور می شود؟ خدا مگر هادی نیست؟»

بنده خدا، صفت الهادی خدا را دیدی و صفت المضّل خدا را ندیدی. «یُضِلُّ بِهِ کَثیراً وَ یَهْدی بِهِ کَثیراً»(۲)

(یهدی به کثیرا و یضّل به کثیرا) قرآن هدایتگر است و مضّل، آن وقت صفت الهادی را می بینی و صفت المض لش را نمی بینی این حرفها چیست؟ حرفهای بیهوده و بی مأخذ! همینطور روی هوا، پایش روی هیچ جایی بند نیست! محصول این مقاله چیست؟ من محصول این مقاله را می خوانم، قضاوت را می گذارم با خود شما.

البته وقتی محصول مقاله را خواندم، أنبیاء باید سفره شان را جمع کنند! علماء باید سفره شان را جمع کنند! تمام کسانی که رسمیّت رهبری دینی دارند باید سفره هایشان را جمع کنند! خود این آقایانی که این مقاله ها را می نویسند برای ارشاد مردم – به عقیده خودشان – باید سفره شان را جمع کنند.

شما اگر همه طریقها را حق می دانی،راه خود را بروید، چرا مقاله برای انحراف مردم

می نویسید؟ مگر شما این مقاله ها را نوشته اید برای کی؟ می خواهید بیایید یک عدّه از دانشجوها و جوانهای مسلمان را منحرف کنید؟ چکارشان دارید؟ این راه انحرافی که دارند می روند، می روند. یا مسلمانند یا گبرند یا مسیحیند یا یهودیند. مگر شما همه اینها را حق نمی دانید؟ پس چرا چوب می کنید لای چرخ برای جوآنهاو افکارشان را به می ریزید؟! بگذارید بروند، شما چکاره اید؟ شما را چه کسی می گوید مقاله بنویسید؟ چه کسی می گوید مقاله های غربی را نشخوار کنید؟ شما را چه کسی می گوید حرفهای حلّاج و ابن عربی و غیر هم را نشخوار کنید؟ عبارت را می خوانم و عرایضم را خلاصه می کنم، عبارت خطرناک و عجیب، که در نهایت منجر به کفر و لاابالی گریست، خدا به جوانهای این مملکت رحم کند از این عناصر خطرناک و مزدوری که اینجور سم پاشی می کنند و افکار جوانهای ما را از بین می برند. قضاوت با شماست: «نه تشیّع اسلام خالص و حق محض است، نه تسنّن (گرچه پیروان این دو طریقه هر کدام در حق خود چنان رأیی دارند.) {یعنی هر کدام می گویند ما حق یم و دیگران باطلند} نه أشعریّت حق مطلق است نه اعتزالیّت، نه فقه مالکی نه فقه جعفری، نه تفسیر فخر رازی نه تفسیر طباطبائی، نه زیدیّه و نه وهّابیه. نه همه مسلمانان در خداشناسی و پرستششان عاری از شرکند، {یعنی اینهایی که دم از اسلام می زنند مشرکند} و نه همه مسیحیان درک دینی شان شرک آلود است. {پس آنها شرک ندارند و ما مشرکیم }زدنیا را هوّیت های ناخالص پر کرده اند، و چنان نیست که یکسو حقّ صریح خالص نشسته باشد. و سوی دیگر ناحق غلیظ خالص»(۳)

این بر خلاف صریح

قرآن است که «فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إلاَّ الضَّلالُ»(۴) حق در مقابلش ضلالست و یک حق بیشتر نیست بقیه اش همه ضلالت است.

یک روایت هم عرض کنم، روایت متواتره، شیعه و سنّی این روایت را نقل کرده اند، که از نظر اعتبارش بحثی نیست.

از مولا أمیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام، نقل می کند: «قال سمعت رسول اللّه صلی الله علیه وآله» شنیدم که از پیامبر اسلام که فرمود: «انّ امّه موسی افترقت بعده علی احدی و سبعین فرقه» بعد از موسی یهودی ها هفتاد و یک فرقه شدند «فرقه منها ناجیه» فقط یک فرقه اهل نجاتند «و سبعون فی النار» و هفتاد فرقه در آتش «و افترقت امّه عیسی بعده علی اثنین و سبعین فرقه» بعد از حضرت عیسی هم، شدند هفتاد و دو فرقه «فرقه منها ناجیه» یک فرقه اهل نجات هستند «و أحد و سبعون فی النّار» و هفتاد و یک فرقه در آتش. «و انّ امّتی ستفترق بعدی علی ثلاثه و سبعین فرقه» امت من هفتاد و سه فرقه می شوند «فرقه منها ناجیه و اثنتان و سبعون فی النّار» یک فرقه اهل نجاتند و هفتاد و دو فرقه ضالّ و مضلّ و گمراهند. این حرف رسول اللّه صلی الله علیه وآله است، و این حرفی که آقایان می زنند مخالف صریح قرآن و مخالف صریح روایت رسول خدا صلوات اللّه علیه و آله است.

اوّل بحث عرض کردم، ما با عقل به جنگ این آقایان نمی آئیم تا عقل ما را تخطئه کنند، ما با قرآن (که برهان قاطع است و شفای هر بیماری اعم از اعتقادی و قلبی و اخلاقیست) و روایات مسلّمه رسول خدا به جنگ اینها می آئیم.

ما می بایـد یا اینها را بگیریم و پیغمبر خدا را کنار بگذاریم و بگوئیم همه اینها بیهوده است. یا خدا و رسول را بگریم و اینها را از صحنه اسلام بیرونشان کنیم. بگوئیم ما مسلمانیم و کاری با شما نداریم، شما هرچه می خواهی باش. مسلمان تابع قرآن است، مسلمان تابع رسول اللّٰه است، رسول خدا می فرمایند: یک فرقه حقّند، بقیّه باطلند و شما می گوئید همه حقّند. یا شما راست می گوئید یا پیغمبر. اختیار با شماست هر کدام را می خواهید انتخاب کنید.

خیلی معذرت می خواهم، حرف زیاد است و ما یک مقدار مختصرش را عرض کردیم بقیّه را در فرصت دیگری انشاء اللّٰه.

و صل اللّٰه علی محمّد و آل محمّد. اللهم اغفر ذنوبنا و اغفر والدینا و لمن له حقّ علینا اللهم اقض حوائجنا و اکف مهمّاتنا اللّهم أیّد امام زماننا و عجّل فی فرجه و ظهوره، و جعلنا من اعوانه و انصاره. اللّهم أیّد علمائنا الربانیّین لا سیما المنظورین منهم.

بجاه محمّد و آله

متن سخنرانی ۲

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

أعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم

و لا حول و لا قوّه الاّ باللّٰه العلی العظیم، حسبنا اللّٰه و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النّصیر.ربّ اشرح لی صدری و یّسر لی أمری و أحلل عقده من لسانی، یفقهوا قولی.

و الصّلوه و السّلام علی أشرف السفراء المقرّبین حبیب اله العالمین و شفیع المذنبین أبی القاسم محمّد، صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم، و الّعن الدّائم علی أعدائهم و مخالفیهم و معاندیهم أجمعین من الان الی قیام یوم الدّین.

هدیه به محضر مبارک بقیّه اللّٰه الاعظم امام منتظر حجه بن الحسن المهدی، صلوات بفرستید.

چند مطلب هست که اینها را آقایان یاداشت کنند تا

میزان بحث محفوظ باشد. بحث ما یک بحث قرآنی محض است، یک آیه داریم.

« هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ »(۵)

ترجمه تحت اللّفظی این آیه اینست که خداوند همان کسی است که رسول خودش را فرستاد، که این رسول مردم را هدایت کند و خدا دین حق را هم بوسیله این پیغمبر به مردم ابلاغ کرد. بنابراین، دینی که پیغمبر اسلام ابلاغ کرده است، دین اسلام است و این دین طبق تعبیر قرآن، دین حق است.

چرا خداوند پیامبر اسلام را فرستاد؟ «لیظهره علی الّدین کلّه» یعنی برای اینکه این دین را بر تمام ادیان دیگر غلبه دهد ولو اینکه مشرکین هم ناراحت بشوند.

«لیظهره علی الّدین کلّه» ألف و لام دین، الف و لام جنس است، و با کلمه کل مؤکّد شده است.

دو نکته در اینجا برای ما قابل توجّه است، نکته اوّل اینکه این دین، دین حقّ است، کامل هم هست دیگر احتیاجی به مکمل ندارد،

« الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً »(۶)

بنابراین پیغمبر یک دینی را برای ما آورده است، که این دین حقّ است، و دینی است کامل.

مطلب دوّم که در این آیه است، این است که این دین سیطره و هیمنه دارد بر همه ادیان. یعنی تا این دین هست دیگر نوبت به ادیان دیگر نمی رسد. این دین ناسخ تمام ادیان گذشته است. از آن طرف قرآن می فرماید: «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ کَافَّةً لِلنّاسِ»(۷) پیغمبر، تو برای همه مردم فرستاده شدی، یعنی مسیحیها هم باید بیایند زیر لوای اسلام، یهودیها هم باید بیایند زیر

لوای اسلام، مشرکین، صبّی ها، و تمام قشرهای مختلفی که در اسلام هستند باید بیایند زیر لوای اسلام اسلام. پس این دین حقّ است. این دین کامل است و غیر از این دین پذیرفته نیست «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ اْلإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ»(۸)

و این دین حاکمیّت دارد بر تمام ادیان. یعنی امروز که خورشید اسلام طلوع کرده، تمام ادیان دیگر مانند ستارگانند که تحت الشعاع خورشیدند، و در آسمان تشریع، دیگر نقشی نمی توانند داشته باشند. تا اسلام نبود، بله، ادیان دیگر جلوه داشت ولی حالا ـ که اسلام آمده است، با طلوع خورشید اسلام تمام ادیان دیگر باید غروب کنند، و معنای «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ کَافَّةً لِلنّاسِ»(۹) همین است.

معنای «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ»(۱۰) همین است، یعنی این دین باید غالب بشود بر همه أدیان و أدیان دیگر نمی توانند نقشی داشته باشند.

مطلب دیگر این است که وقتی خدا می فرماید: «فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ»(۱۱) بعد از حق دیگر چیزی غیر از گمراهی نیست، یعنی اگر گفتیم اسلام حق است غیر از اسلام هرچه هست ضلال است، گمراهی است.

پس ما طبق آیات کریمه قرآن غیر از یک دین که آن عبارت از دین مبین اسلام است، نمی توانیم بگوئیم دین دیگری بر حق است، تمام آنها دیگر گمراهی و ضلالت است و کسی حق ندارد دنبال ضلال برود، همه باید پیرو حق باشند، چون خاصیّت حق این است وقتی که آمد دیگر بقیّه باید بروند «إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً»(۱۲)

تعبیری که خود قرآن دارد، می گوید: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَی الْباطِلِ فَیَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ»(۱۳) خوب توجّه کنید، ضرباتی که به مغز وارد می شود، آقایان در کتاب دیات و

حدود فقه خوانده اند، گاهی پوست سر را خراش می دهند و گاهی گوشت زیر پوست را هم می شکافد، گاهی به آن پرده که روی استخوان هست می رسد. گاهی هم آن پرده پاره می شود و به استخوان می رسد، گاهی استخوان فرق هم شکسته می شود و ضربت می رسد به دماغ. ضربه مغزی وقتی مهلک است که به دماغ برسد، دیگر قابل علاج نیست. این چنین ضربتی را می گویند «دامغه»، یعنی ضربت به مغز رسیده است.

قرآن می فرماید: در جریان حق و باطل، حق را ما می کوبیم به سر باطل «بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه»، و ضربت حق آنچنان اصابت می کند به باطل، که به دماغ باطل می رسد «فاذا هو زاهق».

باطل دیگر محو می شود. حساب حق و باطل این است. دین اسلام تنها دین حقّی است که طبق صریح قرآن، روی زمین بر همه ادیان غالب است. این دین کاملی است «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ اْلإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ»(۱۴) اگر کسی غیر از اسلام دین دیگری را طالب باشد ما نمی پذیریم، از او پذیرفته نیست.

ما مراجعه می کنیم به تاریخ زندگی رسول گرامی اسلام و ائمّه هدی می بینیم پیغمبر اسلام محاجّه کرده است با یهود،

محاجّه کرده است با مسیحی ها، محاجّه کرده است با مشرکین و بت پرستان، با تمام ارباب ادیان غیر از مسلمین بحث و جدال داشته باشد و دستور هم داشته است. «ادْعُ إلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أحْسَنُ»(۱۵)

أئمّه هم جدال داشته اند، جدال حساب شده، جدال خوب، جدال (بحث و مناظره) دستور است.

أمیر المؤمنین و أئمّه علیهم السلام با دهرّیین و کسانی که اصلا معتقد به خدا نبودند و با ارباب ملل

و نحل، مناظرات داشتند، بحثها داشتند.

در دوران امام صادق علیه السلام که بازار بحث ها بسیار داغ بود امام صادق علیه السلام با افراد گوناگون بحث ها داشتند، چرا؟

کتاب احتجاجات مرحوم طبرسی قدس سره را که خواندید، متوجّه می شوید أئمه علیهم السلام، بحث و مناظره داشتند با ارباب ادیان مختلفه. حضرت رضاعلیه السلام در جلسه مأمون - علیه اللعنه - با سنّی ها آن بحث های عجیب را داشتند، در آن جلسه که مأمون از تمام ارباب ادیان دعوت کرد، امام هشتم ما با همه این ها بحث و جدل داشتند، چرا؟

اگر همه این ها بر حق بودند ما به پیغمبرصلی الله علیه وآله اعتراض داشتیم، به أئمه علیهم السلام اعتراض داشتیم، آقا این ها هر کدام راه حق را می روند چکار با این ها دارید؟ بگذارید بروند، چرا بحث می کنید؟ چرا مناظره می کنید؟

این ها می خواستند حق را اثبات کنند و نسبت به باطل بی تفاوت نباشند، اگر باطل نبود که اینها بحث نمی کردند، این ها می خواستند با باطل مبارزه کنند و از حریم اسلام و تشیّع حمایت کنند و کردند. دست آخر هم خدا وعده می دهد:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی ٱلْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ»(۱۶)

آن دینی که خدا از آن راضی است، دین اسلام است «وَ رَضیتُ لَكُمُ ٱلْإِسْلامَ دیناً»(۱۷) و بالاخره آن زمانی که قدرت مطلقه بدست ولی خدا می افتد چه می کند؟ قرآن می فرماید: «لَیُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ» آن دینی که باید جهانی بشود و همه مردم باید زیر لوای آن دین قرار بگیرند دین اسلام است. اگر حق نبود یا اسلام حق بود و دیگر ادیان هم حق بودند، دین معنی

نداشت، «لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ» معنی نداشت. پس ما به این نتیجه می رسیم که بعد از پیغمبر اسلام یک دین بر حق بیشتر نیست و تمام ادیان، تمام نحله ها، تمام ملل باطلند، همه باطلند و فقط اسلام حق است و بس. کسی مجاز نیست به غیر از دین اسلام دینی داشته باشد.

روایتی را آن هفته عرض کردیم، پیغمبر فرمود: ملّت اسلام هم هفتاد و سه فرقه می شوند، فقط یک فرقه حقند. آن را هم به اتّفاق عامّه و خاصه می فرماید: «الحق مع علیّ و علیّ مع الحق یدور حیثما دار».

بنابراین اسلام سر جنگ دارد یا غیر مسلمین، کافی است شما سوره برائت را بخوانید، این سوره بسم اللّه ندارد. از همان اولش روشن است، اعلام جنگ است با مشرکین، اعلام جنگ است با اهل کتاب و موضع گیریهای خیلی سختی دارد.

قرآن می فرماید:

«وَ قاتِلُوا الْمُشْرِكينَ كَافَّةً كَما يُقاتِلُونَكُمْ كَافَّةً»(۱۸)

با مشرکین بجنگید. این اعلام جنگ با مشرکین است.

«فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»(۱۹)

هر جا پیدایشان کردید آن ها را به قتل برسانید.

«إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»(۲۰)

مشرکین انسان های پلیدی هستند.

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفّارِ وَ لْيَجِدُوا فيكُمْ غِلْظَةً»(۲۱)

بروید با آن کفّاری که در کنار شما هستند بجنگید و اینها خشونت را در سیما و چهره شما باید مشاهده کنند

«قاتِلُوا الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا يَدينُونَ دينَ الْحَقِّ»(۲۲)

آن هایی که به دین حق ایمان ندارند چه کسانی هستند؟ «من الذین اوتوا الکتاب» یهودیها هستند مسیحیها هستند، زرتشتیها هستند، با اینها نمی توانیم کنار بیاییم، اسلام کفر ستیزی دارد.

با مشرک اعلام جنگ می دهد، با اهل کتاب اعلام

جنگ می دهد. اینها را به این شکلی که «انما المشرکون نجس» اینها را توصیف می کند،

«مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتّی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ»(۲۳)

با منافقین اعلام جنگ می کند، همانهایی که تظاهر به اسلام می کنند و لمّا یدخل الایمان فی قلوبهم.

«یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ وَ الْمُنافِقینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ»(۲۴)

اینها را باید چطور توجیه کرد؟ ما می توانیم بگوییم همه اینها درست می گویند. هر کسی هر راه کجی می رود کارش نداشته باشید بگذارید برود. این با قرآن سازش ندارد، در بین مسلمین آنهایی که پیرو اهلبیت نیستند چه؟

حدیث داریم از امام صادق علیه السلام فرمودند: «لیس عند احد من النّاس حقّ و لا ثواب و لا احد من النّاس یقضی بقضاء الاّ ما خرج عنّا اهل البیت». خیلی حرف عجیبی است، حضرت می فرماید: حق و ثواب پیش احدی نیست و هیچ کس نمی تواند قضا و حکم بجا بکند غیر از ما اهل بیت، فقط اهل بیت.

ما اگر هفتاد و سه فرقه را می شنویم نمی توانیم غیر از راهی که اهل بیت رفتند برویم، یادگار پیغمبرند، مبیّن قرآنند.

امام باقرعلیه السلام فرمود: «کل ما لم یخرج من هذا البیت فهو باطل» هرچه که از غیر این بیت، یعنی از غیر اهل بیت پیغمبر صادر می شود، اینها باطل است. آب صاف و پاک را امام باقر روی دست ما ریختند.

پس حق، در یک جهت بیشتر نیست و آن در اسلام است، و هفتاد سه فرقه مسلمین را با ضرس قاطع اعلام می کنیم که اینها حق نیستند مگر آنهایی که پیروان اهل بیت هستند، با استدلال به قرآن و سنّت هم اعلام می کنیم.

پس یک

راه بیشتر نیست، اگر کسی مدّعی بود که خیر، هرکس هر راهی را رفته است اشکالی ندارد، این بر خلاف قرآن است، بر خلاف سیره پیغمبر و أئمه هدی علیهم السّلام است. آنها جنگ داشتند، جنگ فرهنگی داشتند، حتی مبارزات نظامی داشتند و در آینده دارند، ما عقیده مان این است حضرت مهدی علیه السّلام که تشریف می آورند، با قدرت نظامی با تمام ارباب ادیان درگیری دارند.

مسئله این است که ما حالا- بیاییم اجازه بدهیم، بگوییم بله، هرکس، هر راهی را که می خواهد برود، برود. کارش نداشته باشیم، یهودی، یهودی باشد. مسیحی، مسیحی باشد. سنّی سنّی باشد. آتش پرست هم آتش پرست باشد. بت پرستها را هم بگذارند به حال خودشان باشند.

من تعجب می کنم!! این آقایانی که جزوه صراطهای مستقیم را تدوین کرده اند، یک جمله دارند که با هیچ عقلی سازگار نیست، گرچه معتقد به قضاوت عقل نیستند ولی با هیچ منطقی هم سازش ندارد و درست نقطه مقابل قرآن است.

این آقایان در این جزوه (مجله کیان، شماره ۳۶، صفحه ۱۲) با کمال صراحت می گویند: اصحاب هر فرقه یعنی بت پرست، مسیحی، یهودی، صبّی، زردتشتی و تمام این کسانی که از این اسمهای اخیر دارند (مارکسیسم، ماتریالیسم) هر که هست، مجازند که همچنان بر طریقه خود بمانند.

ما از این آقایان سؤال می کنیم، شما که حکم دادید اینها مجازند، بر چه مبنایی حکم کردید؟ امامید؟ پیغمبرید؟ مرجع تقلیدید؟

شما خودتان در همین جزوه، دوبار اعتراف کرده اید که در مشرب شما حرف احدی برای دیگران حجّت نیست. پس شما چه حقّی دارید برای دیگران تعیین تکلیف کنید. وقتی که خود شما اقرار دارید که حرف احدی برای دیگران حجّت نیست، چرا حرف می زنید؟

چه حقّی دارید بگویید که هر فرقه مجازند. این مجازند را شما روی چه مبنائی اعلام کردید؟ موضع خودتان را مشخّص کنید؟

ما می گوییم اگر همه اینها حقّند، که شما خودتان همه را رد کردید! می گویید که نه تشیّع، نه تسنّن، نه فقه جعفری، نه فقه مالکی، نه فقه حنفی، نه، نه، نه، هیچ کدام حق نیست.

خیلی خوب، اگر می گویید که همه حقّند، که خود شما رد کردید، اگر می گویید که همه باطلند، این چه فتوایی است شما دادید که مجازند اصحاب هر فرقه همچنان بر طریقه خود بمانند، یعنی شما اجازه فرموده اید که هر کسی در باطل خودش بماند و ادامه به راه باطل بدهد. این با منطق ادیان سازش دارد؟ هر کسی را بگذاریم به باطل خودش ادامه بدهد؟

اگر می گویید بعضی حقّند و بعضی باطل این را خودتان قبول ندارید. و بر فرضی که بعضی حق باشند و بعضی باطل، وجه تمایز بین حق و باطل چیست؟

از این شهر به آن شهر، از این مملکت به آن مملکت می روید، اعلام موجودیّت می کنید، اظهار نظر می کنید. کار شما طبق عقیده خودتان یک کار لغوی است. کسی که حرفش برای احدی حجّت نیست، لغو نیست که این گوشه و آن گوشه سخنرانی بکند و خط فکری به جوآنهابدهد؟! اگر حجّت است پس چرا می گویی حرف احدی برای دیگری حجّت نیست؟! اگر حجّت نیست پس گفتن شما یک چیز لغوی است.

آن وقت آنها برای این که مقداری ترمیم کرده باشد آن حرف را، که هر کسی مجاز است بر روند فکری خودش باقی باشد، استدلالی دارند، استدلالشان این است که، این افکار و عقائدی که هست آلوده

شده است به افکار بشری. بله، ما هم این عقیده را داریم، گفتیم اگر بعنوان مثال رفتید در یک روستا و مردم این روستا از یک قنات استفاده می کنند، همانطور که در خیلی از روستاها اینطور است، این قنات می آید از این خانه می رود در آن خانه، از این باغ در آن باغ، از اوّل روستا در این خانه ها می چرخد تا آخر مژکار از روستا برود، بنشیند به املاک و زمینهای زراعتی را اشراب بکند، آن کسی که بخواهد، یک آب گوارای زلال بخورد، کجا باید برود؟ اگر برود آخر این روستا، آبی که از آخر می رود بیرون، قابل شرب نیست.

آن کسی که می خواهد آب گوارای سالم بخورد کجا باید برود؟

سر چشمه، سر قناتی که هنوز دست نخورده است، این آقایان می گویند: در مذاهب و ادیان، افکار بشری رخنه کرده است و دیگر قداست ندارد، ما هم همین را می گوئیم، ولی ما خوشبختانه سرچشمه داریم، دستمان به مکتب اهل بیت است آنها آب را از سرچشمه برداشتند، ما از قرآن استفاده می کنیم، ما از احادیث اهل بیت استفاده می کنیم که دست نخورده است.

آنهائی که می روند در کشورهای غربی از فیلسوف غربی مثل هیک استفاده می کنند، آنها افکارشان با دست بشری آلوده شده است. آنهایی که سراغ مثنوی می روند، سراغ هر کسی می روند غیر از اهل بیت، آنها هستند که از آبهای دست خورده استفاده می کنند. می گوئیم آقای نویسنده محترم، شما می روید سراغ ابن عربی، سراغ مولوی و آنها که افکارشان دست خورده است. بروید سراغ علی علیه السّلام بروید سراغ نهج البلاغه، بروید به طرف قرآن، که آب را از سرچشمه بردارید. دکتر هیک

کیست؟ او که نمی تواند آنطوری که امیر المؤمنین اسلام را شناخته است بشناسد.

خودتان سر نخها را نشان دادید که از چه کسانی اقتباس کرده اید، گفتار چه کسانی برایتان حجّت بوده است، سرمشق زندگی شما چه کسانی بوده اند. هیچ کدام اینها عصمت نداشته اند، هیچ کدام قداستی که بشود به افکارشان صحّه بگذاری، نداشته اند بنابراین، این مطلب برای ما هضم نمی شود، برای احدی هم هضم نمی شود که شما چه حقی دارید فتوا بدهید که هر فرقه مجازند همچنان بر طریقه خود باقی بمانند و پافشارند. این را نمی فهمیم یعنی چه؟ مجازند یعنی چه؟ یعنی شما به بت پرست می گویید بت پرست. پس سفره تبلیغات أنبیاء را باید در طول تاریخ برچینیم، بگوئیم: ابراهیم بیخود آمدی، جناب نوح بیخود آمدی، عیسی بیخود آمدی، موسی بیجا آمدی رفتی در دربار فرعون معجزه نشان دادی، همه اینها را باید سفره شان را برچینیم، هر کسی سر سفره خودش بنشیند ارتزاق کند. این حرفی است صد در صد باطل و غیر منطقی و غیر قابل قبول برای پیروان ادیان آسمانی و منتهی الیه آن، بیقیدی، و در نهایت، آزادی مطلق، که آزادی مطلق با عبودیّت و رقیّت پروردگار هیچ سازشی ندارد.

مملکت را به طرف آزادی به معنی بی بند و باری کشاندن با این افکار، زیبنده نیست. این هم قسمت دیگری از بحث.

بعضی از دوستان آن طوری که بعد با هم صحبت کردیم یک مطالبی را که ما از گذشتگان با استناد به اشعارشان عرض کردیم، مثل اینکه باورشان نمی شود که یک افرادی در هزار سال پیش، در پانصد سال پیش بوده اند و همین حرفها را می زنند، این یک ایده ایست به اصطلاح از ایده های

تصوّف، که مردم را به صلح مطلق دعوت می کند و در مقابل أدیان موضع گیری دارد.

أنظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال، شخصیت گوینده نباید شما را تحت تأثیر قرار بدهد، که بگوئی مگر می شود حافظ این حرفها را زده باشد، خوب زده باشد، مگر می شود مولوی این مزخرفات را گفته باشد، خوب گفته باشد، بحث ندارد.

فلان فیلسوف، فلان عارف، فلان شخصیت، مگر می شود این حرفها را گفته باشد؟!

من عرض کردم برای شما، ابن عربی صاف و صریح می گوید:

اوائل من با کسانی که همفکر خودم نبودند می جنگیدم، ولی از این به بعد بنایم بر این است که دیگر بیشه ای باشیم که همه نوع جانوری در آن زندگی می کند، این حرف خود او است.

این است که این مطالب باز باید یک مقداری روی آن بحث و بررسی بشود و ابعاد مختلف گفتار این روشن فکرهائی که مردم را به این آزادیهای مشئوم دعوت می کنند باز هم انشاء اللّه رسیدگی بشود.

و صلّ اللّه علی محمد و آله الطاهرین

پاورقی

۱) آل عمران / ۸۵.

۲) بقره / ۲۶.

۳) مجله کیان، شماره ۳۶، صفحه ۱۲۰.

۴) یونس/۳۲

۵) توبه / ۳۳ و صف / ۹.

۶) مائده / ۳.

۷) سبأ / ۲۸.

۸) آل عمران / ۸۵.

۹) سبأ / ۲۸.

۱۰) توبه / ۳۳ و صف / ۹.

۱۱) یونس / ۳۲

۱۲) اسراء / ۸۱.

۱۳) انبیاء / ۱۸.

۱۴) آل عمران / ۸۵.

۱۵) نحل / ۱۲۵.

۱۶) نور / ۵۵.

۱۷) مائده / ۳.

۱۸) توبه / ۳۶.

۱۹) توبه / ۵.

۲۰) توبه / ۲۸.

۲۱) توبه / ۱۲۳.

۲۲) توبه / ۲۹.

۲۳) توبه / ۲۹.

۲۴) توبه / ۷۳.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹